

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

نهج البلاغه

انجام کار نیک و دوری از گناه

پایه نهم

دوره اول متوسطه



وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

به نام او که جان را فکرت آموخت



انجام کار نیک و دوری از گناه

مرتبط با درس
دوم
پیام های آسمان



مقدمه

اعمال نیک و عبادات در صورتی سودمند هستند و موجب پاداش الهی می شوند که با ترک گناه همراه باشند؛ زیرا قرآن می فرماید: «...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ». «...خدا فقط از پرهیزکاران می پذیرد». (سوره مائده، آیه ۲۷).

افرادی که غرق گناه می شوند و بدون توبه به عبادت روی آورند، آن عبادت اثری ندارد و به ساختمانی می ماند که روی زمین سست بنا شود که با اندک حرکت بادی ویران می گردد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«جَدِّتْ كُنَيْدًا، تَلَّاشْ نَمَائِدًا وَ اِگْرْ عَمَلْ خَوْبْ اِنْجَامْ نَمِي دَهِيْدًا، حِدَاقْلْ كُنَاةَ نَكْنِيْدًا؛ زِيْرَا كَسِيْ كَهْ سَاخْتَمَانِي رَا مِي سَازْدْ وَ خَرَابْ نَمِي كَنْدْ، بَالَا مِي رُوْدْ؛ هَرْچَنْدْ بَا مَكْتْ كَار كَنْدْ، بَرْ خَلَاْفْ كَسِيْ كَهْ هَمْ مِي سَازْدْ وَ هَمْ خَرَابْ مِي كَنْدْ؛ زِيْرَا مَمَكْنْ اِسْتْ هِيْچْ گَاهْ بَنَايْ اَوْ بَهْ كَمَالْ نَرْسَدْ». (بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه: ۲۸۶)

کتاب ارزشمند نهج البلاغه، یک کارگاه انسان سازی در جهت خودشناسی و خداشناسی است، در عظمت و شگفتی این اثر جاودانه همین بس که در توصیفش گفته اند: «كَلَامٌ فَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِ وَ دُونَ كَلَامِ الْخَالِقِ: کلامی که بالاتر از کلام بشر و پایین تر از کلام خداوند است»، این گنجینه عظیم در سه بخش کلی «خطبه ها»، «نامه ها» و «حکمت ها» تنظیم شده است که ما در این فرصت قصد داریم شما را با تعدادی از حکمت ها آشنا کنیم.

حکمت ۹۴:

«وَسُئِلَ عَنِ الْخَيْرِ مَا هُوَ؟ فَقَالَ «لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثَرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ، وَ لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثَرَ عِلْمُكَ وَ أَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ وَ أَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ؛ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدَتَ اللَّهَ وَ إِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ؛ وَ لَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ، رَجُلٍ أَذْنَبَ ذَنْبًا فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ، وَ رَجُلٍ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ».

از امام پرسیدند «خیر» چیست؟ فرمود: «خوبی آن نیست که مال و فرزندت بسیار شود، بلکه خیر آن است که دانش تو فراوان و بردباری تو بزرگ و گرانمقدار باشد، و در پرستش پروردگار در میان مردم سرفراز باشی، پس اگر کار نیکی انجام دهی، شکر خدای به جا آوری و اگر بد کردی از خدا آمرزش خواهی. در دنیا جز برای دو کس خیر نیست. یکی گناه کاری که با توبه جبران کند، و دیگر نیکو کاری که در کارهای نیکو شتاب ورزد».

توضیح کوتاه:

امام علی (علیه السلام) در این کلام پربار حکمت آمیز، به سؤال کننده ای پاسخ می دهد که «از آن حضرت پرسید: خیر و نیکی چیست؟» (وَسُئِلَ عَنِ الْخَيْرِ مَا هُوَ). امام در پاسخ جامع خویش، «خیر» را در پنج چیز خلاصه کرد: نخست فرمود: «خیر و خوبی در آن نیست که مالت فراوان و فرزندان زیاد شوند».

منظور از این سخن، نفی دیدگاه غالب در مسئله ی مال و فرزندان (نیروی انسانی) است که ارزش والا را در مال و فرزند خلاصه می کنند و برای افرادی شخصیت قائل هستند که اموال بیشتری در اختیار دارند و ثروت و نفرت آنان فراوان است. به تعبیر دیگر، فقط از جنبه های مادی و دنیوی به مال و فرزند نگاه می کنند، در صورتی که اگر این مواهب در راه خدمت به خلق و جلب رضای خالق صرف شود، مصداق خیر است؛ چراکه در قرآن مجید در آیات متعددی واژه ی «خیر» برای مال ذکر شده است. از جمله در آیه ی ۱۸۰ سوره «بقره» آمده است:

«كُنِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ». «بر شما نوشته شده هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذارده برای پدران و مادران و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند. این حقی است برای پرهیزکاران!».

سپس می‌فرماید: «ولی خیر در این است که علمت زیاد گردد و حِلْمت فزونی یابد و با پرستش پروردگار به مردم مباحات کنی و هرگاه کار نیکی از تو صادر شد، خدا را سپاس گویی و اگر گناهی سر زد استغفار نمایی».

در واقع، مولای متقیان علی (علیه السلام) در این عبارات پرمعنا، نظام ارزشی اسلام را در این زمینه بیان می‌کنند و برخلاف آنچه در دنیای مادی دیده می‌شود که ارزش را در مال، ثروت و قدرت ناشی از نفرات خلاصه می‌کنند، امام (علیه السلام) بر وجود ارزش در علم، حلم، عبادت، شکر و استغفار تأکید می‌نمایند؛ زیرا مال و ثروت و قدرت اگر جدا از علم و بندگی پروردگار باشد مایه‌ی فساد و تباهی و ابزاری است که در مسیر شرّ و بدی قرار خواهد گرفت. البته علم هم در صورتی که از عبودیت پروردگار و حِلْم جدا شود نیز ممکن است انسان را در مسیر انحراف و بدبختی قرار دهد؛ لذا امام، آن را به همراه امور دیگری که علم را به کنترل در می‌آورد، به عنوان «خیر» معرفی فرموده است.

هدف امام علی (علیه السلام) این است که به بشر بفهماند: خیر و سعادت انسان در فزونی مال و نیروهای انسانی اطراف او نیست، بلکه در علم و حِلْم و عبادت است. منظور از «حلم»، بردباری آمیخته با تدبیر است. ممکن است انسانی عالم باشد اما شتاب‌زده و بی‌تدبیر عمل نماید. چنین فردی به جایی نمی‌رسد ولی وقتی علم، آمیخته با بردباری و تدبیر شد، آثار عمیقی از خود به جای می‌گذارد. منظور از مباحات به عبادت و بندگی پروردگار این نیست که انسان عباداتش را به رُخ مردم بکشد، بلکه مقصود آن است که افتخار واقعی او به بندگی پروردگار باشد و در درون وجود خود به آن مباحات کند.

آن گاه امام (علیه السلام) در پایان این گفتار به نکته مهم دیگری اشاره کرده و خیر و سعادت دنیا را در دو چیز خلاصه می‌نمایند و می‌فرمایند: «دنیا فقط برای دو کس خوب است: کسی که گناهای کرده و می‌خواهد با توبه جبران کند و کسی که با سرعت به سراغ کارهای خیر می‌رود».

حقیقت امر نیز همین است؛ زیرا اگر انسان دنیا را به صورت یک گذرگاه برای زندگی جاویدان آخرت و به عنوان یک منزلگاه و هدف تصوّر نماید، خواهد دانست بهره‌ای که می‌تواند از این مزرعه یا از این بازار برای سرای دیگر اندوخته سازد، جبران گناهان و یا سرعت در امور خیر است.

حکمت ۳۲:

«الْخَيْرُ خَيْرٌ مِنْهُ، وَ فَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ».

«نیکوکار، از کار نیک بهتر و بدکار از کار بد بدتر است».

توضیح کوتاه:

چگونه فاعل خیر بهتر از فعل خود است و فاعل شرّ بدتر از فعل خود؟

نخست این که همواره فاعل از فعل قوی‌تر است؛ به همین دلیل اگر کار، نیک باشد آن فاعل از کارش قوی‌تر و اگر کار، بد باشد از کارش بدتر است. دیگر این که شخصی که کاری انجام می‌دهد بیشتر دارای ملکه‌ی آن است و آن ملکه می‌تواند سرچشمه‌ی کارهای فراوانی شود؛ بنابراین به طور مثال اگر مشاهده شود که فردی یتیمی را نوازش می‌کند و دست افتاده‌ای را می‌گیرد بی‌تردید آن فرد دارای صفتی درونی است که می‌تواند سرچشمه‌ی ده‌ها و گاه صدها و هزاران گونه از این کارها شود و به همین دلیل از کارش بهتر است.

سوم این که بسیاری از اوقات، افرادی که کار نیکی انجام می‌دهند، آرزو دارند بهتر از آن را انجام دهند ولی امکانات آن را در اختیار ندارند و به تعبیر دیگر همّت آنان از آن چه انجام می‌دهند، بسیار بالاتر است و گاه این تمایل و آرزو را به زبان جاری ساخته، می‌گویند: «افسوس که بیش از آن توان نداریم و اگر می‌توانستیم چنین و چنان می‌کردیم». همین گونه، شروران بسیاری دارای چنین باطنی هستند؛ یعنی اگر قدرت و توانی داشتند شرارت را به مرتبه بالاتری می‌رساندند.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: «بَيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يَدْرِكُهُ وَبَيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ وَيَأْمَلُ مِنَ الشَّرِّ مَا لَا يَدْرِكُهُ». «بیت مؤمن از عملش بهتر است، زیرا کارهای خیری در دل دارد که نمی‌تواند آن‌ها را انجام دهد و بیت کافر بدتر از عمل اوست، زیرا کارهای بدی در سر دارد که توان آن را ندارد». (بحارالانوار، ج ۶۷، ص: ۱۹۰)

و چهارم این که که وقتی فردی کار خیری انجام می‌دهد معمولاً عوامل بازدارنده‌ای از جمله هوا و هوس‌ها در دل او قرار دارد، در برابر آن‌ها مقاومت می‌کند و آن عوامل را به عقب می‌راند و کار خیر را انجام می‌دهد؛ به همین دلیل این فرد از کارش با ارزش‌تر است و به عکس فردی که کار بدی انجام می‌دهد نیز عوامل بازدارنده‌ای از قبیل فطرت الهی، اوامر و نواهی آسمانی در برابر اوست ولی به همه‌ی آن‌ها پشت پا می‌زند و به سراغ شرّ می‌رود؛ به همین دلیل این فرد از عملش بدتر است.

حکمت ۱۲۷:

«مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ ابْتِلَىٰ بِالْهَمِّ، وَلَا حَاجَةَ لِلَّهِ فِيمَنْ لَيْسَ لِلَّهِ فِي مَالِهِ وَنَفْسِهِ نَصِيبٌ».

«آن کس که در عمل کوتاهی کند، دچار اندوه گردد و آن را که از مال و جانش بهره‌ای در راه خدا نباشد، خدا را به او نیازی نیست».

توضیح کوتاه:

پیشوای پرهیزکاران امام علی (علیه السلام) در این کلام حکمت‌آمیز نخست با اشاره به سرنوشت افرادی که در انجام وظایف الهی خود کوتاهی می‌کنند، می‌فرماید: «کسی که در عمل کوتاهی کند، به اندوه گرفتار می‌شود».

ممکن است این اندوه و غم در آستانه‌ی انتقال از این دنیا باشد که چشم برزخی پیدا می‌کنند و سرنوشت تأسف بار خود را می‌بینند و فریادشان بلند می‌شود و می‌گویند: «رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ». «پروردگارا! مرا بازگردانید، شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم». (سوره مؤمنون، آیات: ۹۹ و ۱۰۰)

نیز ممکن است اشاره به غم و اندوه در سرای آخرت باشد، همان‌گونه که قرآن از زبان آن‌ها نقل می‌کند که می‌گویند: «يَا حَسْرَتًا عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ». «ای افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم». (سوره زمر، آیه: ۵۶)

شاید این غم و اندوه در خود دنیا باشد، زیرا گاهی انسان بیدار می‌شود و برای کوتاهی‌هایی که انجام داده است، افسوس می‌خورد و غم و اندوهی جان‌کاه او را فرا می‌گیرد؛ چراکه می‌بیند دیگران با اعمال صالح سرای جاویدان خود را آباد ساخته‌اند و او با کوتاهی‌های خود سرای خویش را ویران نموده است.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه‌ی این سخن، با جمله‌ی پرمعنایی که در واقع شرحی بر کوتاهی در عمل است. می‌فرماید: «خدا به کسی که در مال و جانش نصیبی برای او نیست، اعتنایی ندارد».

این کلام، اشاره به افرادی دارد که مورد عنایت پروردگار در دنیا و آخرت هستند و از بذل جان و مال در راه خدا دریغ ندارند و به بیان دیگر؛ ایمان و یقین و وفاداری خود را به اسلام در عمل ثابت می‌کنند. درست است که جان و مال همه از سوی خداست و اگر انسان در بذل آن‌ها اقدام کند در واقع به خود خدمت کرده است؛ زیرا خدا از همگان بی‌نیاز است ولی خداوند به دلیل الطاف بیکرانیش آن را به عنوان حاجتی از سوی خود گرفته است. این سخن درباره‌ی مؤمنانی که دارای مقامات بالا هستند، نیست، آن‌ها فقط نصیبی از جان و مال خود را در راه خدا صرف نمی‌کنند، بلکه هرچه دارند در راه خدا می‌دهند.

جمله «لَا حَاجَةَ لِلَّهِ» به معنای بی‌اعتنایی و دوری خداوند از افرادی است که چیزی از جان و مال را در راه او نمی‌بخشند، زیرا کسی که به چیزی یا شخصی نیاز ندارد طبعاً اعتنایی هم به او نمی‌کند، بنابراین جمله «لا حاجة...» با توجه به این که خدا به هیچ کس نیاز ندارد، کنایه از بی‌اعتنایی است و منظور از بی‌اعتنایی این است که خداوند آن‌ها را از مواهب خاص و عنایات ویژه‌ی الهی محروم می‌سازد.

این تعبیر مانند بیان کنایه‌آمیز دیگری است که در آیه‌ی ۶۷ سوره «توبه» درباره‌ی منافقان آمده است: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ». «آن‌ها خدا را فراموش کردند و خداوند نیز آن‌ها را فراموش نمود» یعنی از رحمت خود محروم ساخت.

حکمت ۲۹۰:

«لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، لَكَانَ يَجِبُ أَلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ».

«اگر خدا بر گناهان وعده عذاب هم نمی‌داد، لازم بود به خاطر سپاس‌گزاری از نعمت‌هایش نافرمانی نشود».

توضیح کوتاه:

امام علی (علیه السلام) در این کلام شریف خود به نکته‌ی دقیقی در مسائل مربوط به اطاعت و ترک معصیت اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: «اگر خداوند تهدید به عذاب در برابر عصیان نکرده بود، باز واجب بود که به پاس نعمت‌هایش نافرمانی او نشود». باید در جستجوی پاسخ این مسئله بود که خالق این جهان کیست و صفاتش چیست؟ چرا که انسان وجود خود را مشمول نعمت‌های فراوان مادی و معنوی می‌بیند و می‌داند این نعمت‌ها از سوی بشر نیست؛ از لحظه‌ی انعقاد نطفه انسان در رحم مادر، تا لحظه‌ای که چشم از این جهان فرو می‌بندد، نعمت‌هایی به سوی او سرازیر است که حتی یک گام برای به دست آوردن بسیاری از آن‌ها بر نداشته است.

وجدان آدمی قضاوت می‌کند که به دنبال آفریننده این نعمت‌ها برود و شکر نعمت‌دهنده را به جا بیاورد. از این جاست که مسائل مربوط به خداشناسی و معارف دینی شکل می‌گیرد. در مسائل عملی که مربوط به اطاعت و ترک گناه است نیز همین معنا صادق است. به فرض این که خداوند مجازاتی برای معصیت‌کاران قرار نداده بود، باز هم وجدان آدمی قضاوت می‌کرد که به خاطر شکر نعمت‌دهنده، گناه را ترک نماید. از این جا روشن می‌شود که مسئله‌ی اطاعت از فرمان خدا و ترک عصیان او مسئله‌ای عقلی است که از مسئله شکر نعمت‌دهنده سرچشمه می‌گیرد، برخلاف افرادی که تصور می‌کنند این‌ها تنها جنبه‌ی شرعی و قرارداد الهی دارد. از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که شبی از شب‌ها عایشه (هنگامی که تلاش و کوشش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در عبادت پروردگار دید) گفت: «چرا این قدر خود را به زحمت و رنج می‌افکنی در حالی که خداوند گذشته و آینده‌ی تو را بخشیده است؟» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟». «آیا بنده شکرگزار خدا نباشم؟»

افزون بر این‌ها، ترک معصیت پروردگار و اطاعت فرمان او چیزی بر جلال و عظمت او نمی‌افزاید، بلکه تمام واجبات دارای آثار مثبت و مصالحی است که به انجام‌دهنده آن می‌رسد و تمام معاصی و گناهان دارای زیان‌ها و آثار منفی است که از ترک‌کننده آن دور می‌شود. در کتاب مناقب «ابن جوزی» دو شعر در زمینه‌ی همین روایت از شاعری آمده است که بعضی گفته‌اند که گوینده‌ی این شعر، مولا امیرمؤمنان علیه السلام است:

هَبِ الْبُعْثَ لَمْ تَأْتِنَا رُسُلُهُ وَجَاحِمَةُ النَّارِ لَمْ تُضْرَمْ
أَلَيْسَ مِنَ الْوَأَجِبِ الْمُسْتَحَقَّ حَيَاءُ الْعِبَادِ مِنَ الْمُنْعَمِ

فرض شود خداوند پیامبران را به سوی انسان‌ها نفرستاده بود و آتش دوزخ افروخته نبود، آیا واجب و لازم نیست که بندگان از بخشنده‌ی نعمت‌ها حیا کنند؟ (و ترک نافرمانی و عصیان نمایند؟)

مرحوم کمره‌ای این حدیث را به شعر فارسی درآورده و می‌گوید:

خدا گر به عصیان نکردی عذاب سزا بود ترکش به شکر نعم

قابل توجه این که در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) در غررالحکم آمده است: «أَقْلُ مَا يَجِبُ لِلْمُنْعَمِ أَنْ لَا يَعْصِيَ بِنِعْمَتِهِ». «کمترین چیزی که به عنوان ادای حق بخشنده‌ی نعمت‌ها واجب است، این است که با نعمت او عصیان او نشود». مثلاً خداوند به انسان چشم و گوش بخشیده است، نباید با چشم و گوش، نافرمانی خدا انجام شد. نباید با اموالی که خدا عنایت فرموده است، به عصیان برخاست. از آن چه گفته شد، این نکته روشن می‌شود که پاداش‌های الهی، لطفی از سوی خداوند است، نه لیاقتی از سوی بندگان؛ چراکه هرگونه اطاعت و ترک معصیت، حداقل شکر نعمت است؛ بنابراین استحقاقی در کار نیست و همان گونه که پیش‌تر اشاره شد در اطاعت فرمان خدا و ترک معصیت او منافی است که به خود انسان باز می‌گردد. در برابر خدمتی که انسان برای خود انجام می‌دهد، پاداش چه مفهومی دارد؟

درس‌هایی برای زندگی

حکمت ۴۱:

«قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ، وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ.»

«قلب احمق در دهان او، و زبان عاقل در قلب او قرار دارد.»

حکمت ۴۶:

«سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ، خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ.»

«گناهی که تو را اندوهگین سازد، در نزد خدا بهتر است از کار نیکی که تو را به خودپسندی وادارد.»

حکمت ۵۴:

«لَا غِنَى كَالْعَقْلِ، وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ، وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ، وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ.»

«هیچ ثروتی چون عقل، و هیچ فقری چون نادانی نیست. هیچ ارثی چون ادب، و هیچ پشتیبانی چون

مشورت نیست.»

حکمت ۸۰:

«الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ.»

«حکمت گمشده مؤمن است، حکمت را فراگیر هر چند از منافقان باشد.»

حکمت ۱۲۵:

«لَا تَنْسِبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي؛ الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ

التَّصَدِيقُ وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ وَ الْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ.»

«اسلام را به گونه‌ای وصف می‌کنم که کس پیش از من چنان‌ش وصف نکرده باشد: اسلام تسلیم

است و تسلیم، یقین است و یقین، تصدیق است و تصدیق، اقرار است و اقرار، به جای آوردن است و به جای

آوردن، پرداختن به عمل صالح است.»

حکمت ۱۴۸:

«الْمَرْءُ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.»

آدمی در زیر زبان خود پنهان است.

حکمت ۱۷۲:

«النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.»

مردم دشمن چیزهایی هستند که نمی‌دانند.